

زانکه مراد بینم بوی رسیدیم و ویرا پیشتر زودم و بگشتم و وزان جمله آنست که گفتند و انصاری
 فرمود پس بدید که می خواستند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوالی کنند ثقفی انصاری گفت که این
 نه نیست و بی وقت که می خواست بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم درمی توانی آمدن دستور و و که
 بیشتر از تو سوال کند دستوری داد ثقفی پیش آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که تو سوال خود را میگوئی
 یا من بگویم که سوال تو از چیست ثقفی گفت یا رسول الله تو خبر ده از سوال من رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود که سوال از نماز و روزه است ثقفی گفت که سوگند بان خداست که برابر استی بخلق فرستاده است
 که نیامده ام الا از پرستش آنکه ترا سوال کنم از نماز پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه می بایست
 از سوالات و سب جواب گفت بعد از آن انصاری پیش آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که تو خود از سوال خود خبر می کنی یا من خبر کنم انصاری گفت یا رسول الله تو خبر کن فرمود که آمد تا
 تا از حج و روزه و طهارت و طواف سوال کنی انصاری گفت سوگند بان خداست که میبود بر حق
 و است که من نیامده بودم الا از پرستش سوال از نماز رسول صلی الله علیه و آله و سلم جواب
 و سب بکنند و از آن جمله آنست که عمار بن یاسر رفته شد عنده گفته است که یا رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بودم چون در منزلی فرود آمدم من دو دو مشک خود را اگر قسم تا آب
 بیارم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کسی از آب مانع خواهد آمد چون سر چاه رسیدیم مردی
 سیاه آمد و گفت و الله که امر نزدیک و لو آب ازین چاه نخواهی گرفت و مرا بگیرت و من او را گرفتم
 و او را بر زمین زدم و بینگ بینی و رو و ویرا شکستم بعد از آن مشک خود را پر کردم و پیش رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آمدم فرمود که هیچ کس بر سر آب ترا پیش آمد قصه را باز گفتم فرمود که هیچ کس
 که آن چس بود و گفتم نه گفت که آن شیطان بود و از آن جمله آنست که و ابی بکر
 بعد رفته شد عنده گفته است که من پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدم وی خواستم که بوی
 خیر را از نیکی و بدی نگذارم که از من سوال نکند نزدیک و سب جماعتی بودند رفتیم تا از ایشان
 بگذریم گفتند دور باش از رسول خداست تعالی گفت مرا بگذارد که بوسه نزدیک بشوم
 که و سب دوست ترین کسی است بوسه من رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود او ن یا و ابی
 او ن یا و ابی نزدیک شدم چنانکه زانو من بر زانو وی سو و فرمود که یا و ابی من ترا خب
 کنم از آنچه آمده تا از من پیرس یا خود سوال کنی گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو خبر کن مرا
 فرمود که آمده تا پیری مرا از کوفی و بسے بعد از آن انگشتان مبارک بر سینه من زد و گفت یا و ابی

یا و ابی استمنت قلبک استفتت نفسک الی ما اطمان الیه انفس و الا لطم
 ما حاک فی القلب و ترودت اصدروان افتاک انما س و افتوک و از آن جمله آنست که ابو هریره

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دو مرد بودند که یکی از ایشان مجلس رسول صلی الله علیه و آله وسلم کم غارت کرده و دیگری کم حاضر شدی و از دست عمل بسیار نیز شا به
 یقتادوی یک روز آن مرد که از مجلس رسول صلی الله علیه و آله وسلم کم غارت کرده بود پرسید که یا
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تیناست کی قائم خواهد شد فرمود که از برای وی چه آماده کرده گفت
 که حسب خداست تامل و حسب رسول و من فرمود که آنک من همیشه و یک ما صحبت و آن مرد دیگر که مجلس
 آن حضرت کم حاضر شدی و قات یافت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بیخ و آستین شما که خداست
 تامل و بر او پیشت و آوردی محاب و یکدیگر نگارستند و بیست نمودند بیست برخواستند و پیش زود و دست
 رفتند و در آن قول رسول صلی الله علیه و آله وسلم خبر کردند و از تمجیب خویش ازان حال زود و دست
 گفت چنین است که شما می گوئید و لیکن هر گاه که می شنید که مؤذن می گفت اللهم ان لا اله الا الله و
 می گفت و اما شهدان لا اله الا الله شهد به مع کل شاهد و انمی من ابی و چون می شنید که مؤذن می گفت
 اللهم ان محمد رسول الله و می گفت و اما شهدان محمد رسول الله شهد به مع کل شاهد و انمی من ابی
 چون محاب بر پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم بازگشتند فرمود که پیش اهل فلان کس رفتید و
 دست را از آنچه من گفتم خبر کردید و دست شما را خبر کرد و از آنچه شوهر دست می گفت هر وقت که بانگ نماز
 می شنید گفتند آری یا رسول الله فرمود که سبب این فدائی تامل و بر او پیشت و آوردی و از آنکه
 آنست که عقبه بن عامر بکنی رضی الله عنه گفته است که روزی که خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 می کردم چون از پیش دست بیرون آمدم دیدم که جانش از اهل کتاب کتابها همراه آورده و گفتند دستوی
 خواه تا بروی و در آنچه بازگشته و رسول صلی الله علیه و آله وسلم ازان حال خبر کردیم فرمود که مرا با ایشان
 چه کار مرا از چیزهای پرسند که من نمی دانم من بنده ام نمی دانم مگر آنچه پروردگار من مرا بیان دانا کردند
 و بعد ازان فرمود که آب وضو بیا و وضو ساخت و دو کعبت من از گذارد و او اثر سرور روی مبارک
 دست حاضر شد فرمود که برو ایشان را و هر که از محاب من حاضرست همه را درون آرز چون ایشان را
 در آوردم رسول صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را دید فرمود که اگر می خواهی بشمار اخبار و هم از آنچه
 می خواهید که سوال کنید و چنان خبر و هم که در کتب شما مسطور است گفتند آری خبره ما را پیش ازان که
 ما سخن گوئیم از آنچه می خواهیم که سوال کنیم فرمود که آمده اید که مرا از قصه اسکندر سوال کنید و من شما را
 خبر و هم از دست چنانکه در کتب شما مسطور است بعد ازان قصه اسکندر را گفت همه اعتراض نمودند و گفتند
 قصه اسکندر چنانچه مسطور است که تو گفتی و ازان جمله آنست که حبیب بن مسلمه فری رسد الله
 پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد بید تیر بر روی و جنب وی آمد و گفت یا رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم سپهر من دست بر پای آنست فرمود که ای حبیب با پدر خود بانگ کرد که و خا زود می میرد

در بیان سال بیرون از آن جمله آنست که عمران بن حصین رضی الله عنه گفته است که در سفر سکه
 با رسول صلی الله علیه و آله و سلم یک شب تا آخر شب بر اندیم و نزدیک صبح فرود آمدیم و در خواب شدیم
 چنانکه بیدار نگردیم و اگر حرارت آفتاب را در آن شب که بیدار شدیم ابو بکر بودیم و الله عنه بعد از آن عمر بن خطاب
 رفتند و عمر بن خطاب در آن حال را شاهد کرده و با و زینب زکریا گفت چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بیدار شد مردم از خواب بیدار شدند و حکایت کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که با کسی که خست کوچ
 کنید چون آنکه را هیچ بر فتم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و آب طلبید و وضو ساخت و با مردم
 نماز گذار و چون فارغ شد دید که مردم یک کمانه ایستاده نماز نگذاشته و فرمود که فلان چرا با قوم
 نماز نگذاشتی گفت یا رسول الله من خوابیده و آب نیستم فرمود که بر او آب و ناله که آن را بپزند
 بعد از آن روان شدیم و مردم از شغلی در دیانت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند که در راه
 علی رضی الله عنه و یک کس دیگر را طلبید و گفت بروید و از بر سر ما آب طلب کنید ایشان بر فتم تا گاه
 دیدند که زنی می آید و در مشک برشته با مکرده در میان آن شسته زنی بر سر زنی که آب است گفت
 که در روز همین وقت از آب چه شده ام من - پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آنانی طلبید و فرمود تا از در پنجاهی آن دو مشک آب در زنی بر سر زنی که از آن آب
 مستغفنه کرد و در آنجا آب و آب از او در مشکها ریخت پس فرمود که آب خودید و آب بر ما بیدار که خواست
 آب خورد و هر که خواست آب برداشت و در آخر کار آن مرد و جنابت سجده کرد تا آنکه او فرمود
 که بروید و خود بریزد آن زن ایستاده بود و می گریست که با آب و سعه می کنند عمران بن حصین گوید
 که سوگند بان خدا بی تعالی مرا برستی فرستاده است که چون دست از آن شکما باز داشتند بر آب
 از اول می نود بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که برای وی قدری فرما و در سوختی نجس کرد
 و پیش شتر و سینه ما و ندیس رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که دانستی که ما با آب تو هیچ نقیصاتی بر ما ندیم
 بلکه خدای تعالی ما را آب داد چون آن زن بقوم خود رسید از وی پرسید مگر چه آید از آن گفت مراد مردم
 پیش آمدند پیش آن مرد و زنی گویند که در این قوم خود گشته است و قصه را باز گفت پس گفت که در
 وی سحرترین کسانی است که بیان زمین و آسمان اندر با خود خیره خیره است بعد از آن سلمان چون بر کافران
 غارت می آوردند همه جوانی آن زن را غارت می کردند و در آن می گشتند روزی آن زن با ایشان گفت
 و الله که این جماعت قوم ما را بقصدی گذارند و غارت می کنند هیچ نیل آن دارم که سلام آرید همه جوانان
 و سب بروند و سلمان شدند و از آن جمله آنست که ابو بکر رضی الله عنه گفته است که در آن
 که من از گرسنگی چنان بودم که سنگ بر شکم خود می خستم روزی بیدار گفتم که شاید مرا همراه
 بزند و قونی و بنده ابو بکر صدیق رضی الله عنه من بگذاشت و بر از آنی از کلام الله سوال کردم و آن

از آن

زیرا ای آن کردم تا مرا همراه خود برود و بعد از آن عمر رضی الله عنه بمن بگذشت و جدا نیز از آنی سوا
 مردم بیابان نیست و سینه نیز مرا با خود نیز نگاهار رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمن بگذشت چون مرا برید و
 رزوه من در یافت آنچه مرا بود از کسنگی فرمود که یا اباهریره گفتیم لبیک گفت که با پیوند روان بخانه
 ن از جهات اهلوسین آمد و پرسید که پیش شایع طعنه است گفته آری فلان کس برای تو مقدس
 میره بر چه شتاده است فرمود که یا اباهریره گفتیم لبیک فرمود که برود صاحب صفه را آواز زده و صاحب صفه
 همانان اهل اسلام بودند و ایشان اهل و ما بے نبود هر گاه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را چه
 ی رسید خودی خورد و اهل صفه را نیز داد و چون صدقه می رسید نمی خورد و همه با اهل صفه می دادند
 خود گفتیم چه بودی که مرا ازین خبر یک شربت دادی چون اهل صفه بیایند ایک کاسه شیر بمن چه خواهد رسید
 پس من اهل صفه را حاضر کردم و هر یک بجای خود نشسته شدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
 یا اباهریره آن کاسه شیر را بمن ده چون بوسه وادم باز بمن داد و فرمود که بر غیره این تمام قوم بیابان
 همه قوم از ان بیابانها میزند و غیره رسول صلی الله علیه و آله و سلم و من هیچ کس مانند کاسه را
 از من گرفت و باز بمن داد و فرمود که یا اباهریره بیاشام بیاشامم و دیگر بار فرمود که یا اباهریره زیادت
 لمن زیادت کردم دیگر بار فرمود که زیادت کن زیادت کردم چهارم بار گفت که بیاشام گفتیم و اشد بار رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم که دیگر جاسه مانند کاسه را از من بستند و آنچه باقی مانده بود بیاشامید و از آن جمله
 آنست که انس بن مالک رضی الله عنه گفته است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ریشم آمد و
 من هشت ساله بودم و پدر من مرده بود و مادر من ابو طلحه را شوهر کرده بود و ابو طلحه را هیچ چیز نبود و گاه
 بودی که یک شب یا دو شب بگذشتی که ما شام نخوردیم یک روز مادر من مشتی جویانفت آنرا آورد کرد
 و در آن سخت و از آن کی شیر از بسایه طلبید و بر آنجا سخت و مرا گفت برود ابو طلحه را بخوان تا این را بهم
 بخورید من بیرون رفتم شادی کنان که چیزی خواهم خورد ناگاه دیدم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 با صاحب نشسته است بوی نزدیک شدم و گفتم مادر من ترا می خواند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 برخاست و صاحب گفت بر خیز و آمدند تا منزل ما نزد یک رسیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 ابو طلحه را گفت هیچ چیز از ما و سافته ای که ما را می خوانید ابو طلحه گفت سوگند بان خدا سئ که قرا
 پنچ چیز بر بخت که از برای بلید و هیچ چیز در مان من نرسیده است رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که پس ام سلمه را آنچه خوانده است و رای و به بین پس ابو طلحه بخانه و آمد و پرسید که ای ام سلمه رسول
 خدا را برای چه خوانده ام سلمه گفت که من غیر ازین کاری نکردم که قرصی جوین پنجم و قدره شیر
 هسایه گرفتیم و بر آنجا سخت و انس را گفتم برود ابو طلحه را بخوان تا آنرا بهم بخورم پس ابو طلحه بیرون آمد و
 آنچه ام سلمه گفته بود باز گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که باکی نیست ما را اینجا در آمد

پس رسول صلی الله علیه و آله وسلم در بطنه بخانه آمدند و من نیز با ایشان در آمدیم فرمود که ای سلیم بیار قرص
خود را هم سلیم آنرا آورد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت مبارک خود را بران قرص نهاد و انگشتان را از
یکدیگر جدا ساخت و فرمود که ای ابوطالب برو ده تن ساز از اصحاب ما بخوان ده تن آمدند فرمود که نشینید و بسم الله
ایگوئید و از میان انگشتان من بخورید بیستند و بسم الله گفتند و از میان انگشتان و سه می خوردند تا سیر
شدند و گفتند سیر شدیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رسول فرمود که باز گردید و ابوطالب را گفت
ده تن دیگر را بخوان چنین ده تن می رفتند و ده تن سے آمدند تا هفتاد و سه تن از ان خوردند پس فرمود
که ای ابوطالب و انس بیایید رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ابوطالب و من نیز بخوریم چنانکه سیر شدیم بعد از ان
قرص را برداشت و فرمود که ای سلیم این را بستان خود بخورد هر که از خواهری بخورد و از آن جمله
آنست که عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه گفته است که یا رسول صلی الله علیه و آله وسلم صد و
سی تن از اصحاب همراه بودیم فرمود که با بیج یک از شما طعمه هست باکی از اصحاب یک صاع آورد بود
تغیر کردند بعد از ان مشرکے آمد و با و سه گوشت می همراه بود رسول صلی الله علیه و آله وسلم از و سه
پرسید که این فروختنی است یا هدیه است گفت فروختنی است آنرا از و سه بخردند پس فرمود که بگرد
و سه را بریان کردند و الله که بیج کس از ان صد و سی تن نماند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم از بر آ
و سه قطعه نبرد اگر حاضر بود بوسه داد و اگر غائب بود از بر آ و سه نهاد و آنرا در دو کاس کرد و
چوبه بخوردیم و سیر شدیم و در ان دو کاسه نیز باقی ماند بیشتر بار کردیم و بیوریم و از ان جمله
آنست که سمره بن جندب رضی الله عنه گفته است که یک کاسه طعام پیش رسول صلی الله
علیه و آله وسلم آوردند از بامداد تا ظهر جمعه بعد از جمعه می خوردند یکی از سمره رضی الله عنه پرسید که آن کاسه
بیج مددی می رسید سمره رضی الله عنه گفت که آن بیج مددی نمی رسید مگر از آنجا و اشارت با شان کرد
و از ان جمله آنست که ام اوس رضی الله عنها مکه از روغن پیش رسول صلی الله علیه و
آورد و سلم هر چه فرستاد آنرا قبول کرد و اندکے روغن در آنجا گذاشت و نفس مبارک خود را بخورد و مید
و دعاسے برکت کرد پس فرمود که این را با و سه باز دید آنرا بوسه باز بردند بر روغن ویران نمودند
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم آنرا قبول کرده است پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد فریاد
کنان و گفت یا رسول الله آن روغن را ساخته ام مگر بر آ و سه آنکه تو آنرا بخورد رسول صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود که و سه را بگوئید که روغن آنرا بخورده ام و دعاسے برکت کرده ام اوس رضی الله
عنه است که روغن آنرا خورد و در مدت حیات رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مدت خلافت
ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم تا آن زمان که در قشت میان امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی
عنه و معاویه واقع شد و از ان جمله آنست که ام سلیم مادر انس بن مالک رضی الله عنها مکه روغن

۱۳۱

بعد از فرستادن رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اقبول کرد و عکرا با باز پس فرستاد زنی پیش ام سلمه آمد و از او
 قدری روغن طلبید ام سلمه گفت عکرا روغن که داشتیم بعد از پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستادیم
 آن زن گفت آن عکرا با باز جوید شاید که چیزی بیاید ام سلمه گفت بر خیز و عکرا روغن رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم باز جو و دختر رفت و دید که آن عکرا روغن است ام سلمه پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 آمد و گفت ترا چه باز داشت از آنکه عکرا ما قبول کنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ما آنرا خالی ساختیم
 چنانکه در وی چیزی باقی نماند ام سلمه گفت سوگند بان خدائی که ترا برستی بر آنخته است که از روغن پرست
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم خندان شد و گفت از آن می خورد آنرا از جاسه بمبسان و اثر آن جمله
 آنست که هم شریک رضی الله عنه عکرا روغن به کنیزک داد و گفت که پیش رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم و گوید که هم شریک فرستاده است کنیزک آنرا برود رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنرا قبول کرد
 و خالی ساخت و بان کنیزک گفت که آن عکرا بریا و نیز دست آنرا بند روزی ام سلمه شریک بخانه در آمد و دید که
 آن عکرا پر روغن است سر آنرا به بست و بان کنیزک عتاب کرد که ترا گفتم که آنرا پیش رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم ببر کنیزک گفت سوگند بخدا که آنرا پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم بردم و خالی ساخت
 چنانکه بر دست سزگوان کردم یک قطره از آن شکید لیکن مرا گفت که آنرا بیا و نیز دست آنرا بند پس از آن
 عکرا خوردند تا آن وقت که ام سلمه یک وفات یافت و یکبار هفتاد و دو کس از آن خوردند و کم نشد
 و از آن جمله آنست که و کین بن سعید المرینی رضی الله عنه گفته است که ما چهار صد سوار باهمل سو
 پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدیم و از او سه طعام طلبیدیم عمر رضی الله عنه گفت بر دو ایشان
 عطا ده عمر رضی الله عنه گفت که غیر از عمامه چند فرما و دیگر هیچ چیز نیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و دیگر با گفت برو ایشان را عطا ده عمر رضی الله عنه گفت شما و طاعت باوس بر فقیه از میان خود و کلید
 بیرون آورد و در خانه بکشاد و دیدیم که در آن خانه مقدار شتر بچه جوک زده فرما بود گفت بر دارید از ما هر کدام
 آن قدر که خواست برداشت چون بیرون رفتیم چنان بند داشتیم که یک فرما از آن بر نداشتیم ایم
 و از آن جمله آنست که جابر بن عبد الله رضی الله عنه گفته است که در مدینه یهودی بود که فرما بود
 سه فرسخ که در وقت فرما بر بدن سلیم و سه کتم و شن آن می گرفتیم یک سال فرما کم آمد آن یهودی
 وقت فرما بر بدن پیش من آمد هر چند از او سه سال دیگر هملت خواستم قبول نکرد رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم از آن خبر دادم با اصحاب گفت بیاید تا برویم و از بر او سه جا بر از یهودی هملت
 خوردیم به تنگستان من آمدند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن یهودی از برای من هملت
 خواست گفت یا ابوقحاسم ویر هملت نه دهم چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بدید کرد
 تنگستان بر آمد و دیگر بار از آن یهودی هملت خواست هملت مراد من بر فاسم و اندکی فرما سه تر

بیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آوردیم آنرا تناول کرد و پرسید که جای نشست تو درین خاستگان
 چیست گفتم فلان جای گفت آنجا برای من فرشی بیند از بیند ختم آنجا خواب کرد چون بیدار شد
 مقداری خرمای دیگر آوردیم بخورد و دیگر بار از آن بیووی همت خواست قبول نکرد و برخواست و در خاستگان
 برآمد و گفت ای جابر خرمای خود را بر و خنای دین خود کن و در خرابریدن ایستادم و خنای دین
 خود کردم و مثل آن فاضل آمد پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آدمم و در میان بشارت و آدم رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اشهد انی رسول الله و از آن جمله آنست که هم جابر بن عبد الله
 رضی الله عنه گفته است که درین وفات یافت و از وی دین بسیار ماند چون وقت خرابریدن رسید
 خراستان را بر فرمایان عرض کردم تا همه خرابار بگیرند و مرا بگذارند قبول نکردند و آنستند که آن بدین
 ایشان و فغانی کنیز پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آدمم و گفتم می خواهم که فرمایان ترا ببیند فرمود که برو
 و خرابای خود را خرمین کن هر صنفی را از منی علیحده آنچه فرمودم پس ویرا بخواندم چون فرمایان
 و بر او دیدند درین آویختند رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون آنرا بدیدند و خرمین فریاد کردند و با
 و بر آنجا نشست پس فرمود که فرمایان خود را بخوان بخوانم از آن خرمین خرابرا ایشان می میوه تا حدی
 تعالی دین پدرم اتمام ادا کرد و من را رضی بودم که خداست تعالی دین پدرم ادا کند و یک خرابا باقی
 ماند و همه خرمینهاست خراسانست بماند تا غایتی که من بان خرمین که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر آن
 نشست بود نظری کردم گویا که یک خرابا کم نشده بود و از آن جمله آنست که بود تا او انصاری
 رضی الله عنه گفته است که بار رسول صلی الله علیه و آله وسلم در سفری بودیم نماز شام خطبه کرد و فرمود که امشب
 همه شب راه خواهد رفت و فردا با بنو اوس رسید انشاء الله تعالی پس من آن شب بهلوس رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم می رفتم تا نیمه شب رسول در خواب شد و از بالاسه شتر میل کردم و بر استون
 شدم و نگاه داشتم بے آنکه ویرا بیدار کنم پس بر بالاسه شتر راست ایستادم و دیگر رفتم تا پیشتر شب بگذشت
 باز رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خواب شد و از بالاسه شتر میل کرد و باز بر استون شدم
 بے آنکه ویرا بیدار کنم باز راست ایستادم پس برتسیم تا وقت صبح باز رسول صلی الله علیه و آله
 وسلم میل کرد و بیشتر از بیشتر چنانکه نزدیک شد تا آنکه برفتند باز و بر استون شدم سر بالا کرد و گفت
 ایست گفتم منم ای وقت او پرسید که از کجایا منی گفتم امشب همه شب با تو بودم فرمود که خفایک شهر
 با خفت پیغمبر پس فرمود که چنانکه از مردم باز پس ماندم و بر ایشان پوشیدم و هیچ کس از ایشان
 بے بینی گفتم اینک یک سوار و اینک دیگر است تا هفت کسی جمع شدیم پس رسول صلی الله علیه و
 آله وسلم از راه کیو شد و سر نهاد و فرمود که وقت نماز را نگاه دارید و در وقت صبح رسول صلی الله علیه و آله
 وسلم اول کسی بود که بیدار شد و آفتاب بر پشت بهارک و بے تا نغمه بود پس با نفرع تسلیم

بجای

بر نماستیم فرمود که سوار شوید سوار شدیم و رفتیم تا آفتاب بلند شد مظهره آب که داشتیم آوردیم و وضو ساخت
واند که آبی که در مظهره ماند فرمود که این را نگاه دار که مرا از شانی علیم خواهد بود پس که عین سنت فرمود و
بعد از آن فرض را چنانکه هر روزی گذارد پس فرمود که سوار شوید سوار شدیم و با یکدیگر بسته می رفتیم
که تقصیر کردیم و نماز فرست شد فرمود که شمار این مقدار است نیست بد رستی که در خواب تقصیر نیست تقصیر
است که تا وقت نماز دیگر آنرا بگذارد بد رستی که این واقع شود باید که آن نماز را بگذارد و وقتی که
آنگاه شود پس فرمود که چه گمان می برید که مرده که پیش رفته اند چه کرده باشند باز فرمود که چون باد او
کردند و پیغمبر خود را نیاقتند ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در عقب
است از آن قبیل نیست که شما را باز پس گذارد و دیگران گفتند که در پیش است اگر مردم فرمان ابو بکر و
عمر رضی الله عنهما می برند راه است می یا بند چون روز بلند شد مردم رسیدیم همه فریاد بر آوردند که یا
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از تشنگی مردیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که لایلاک علیکم پس فرود
آمد و فرمود که قدر صغیر مرا بپارید آور و در آن مظهره را که در آنجا بقیة آبی بود طلبید آوردیم آب از آنجا
در آن قدر می ریختیم و من مردم می دادیم چون مردم دیدند که در مظهره آب اندک است با یکدیگر می خدائند
کردن گرفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که به خوبی کنید که همه سیراب خواهد شد پس رسول
صلی الله علیه و آله وسلم آب می ریخت و من مردم می دادیم تا همه سیراب شدند و هیچ کس باقی نماند
غیر از من و غیر از رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بیاشامم گفتیم نمی اشامم تا تو نیاشامی فرمود
که آن ساقی انقوم آخر هم شراب من بیاشامید پس رسول صلی الله علیه و آله وسلم بیاشامید
بعد از آن آب سیدند به سیراب و مانند کی انداخته و از آن جمله است که مقدار این بود
رضی الله عنه گفته است که من دو دیار دیگر دیدم آمدیم و از رنج راه چنان شده بودیم که چشمها
ما و گوش ما سوزان بود خود را بر صاحب رسول صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردیم هیچ کس ما را
قبول نکرد پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفتیم ما را بسوسه اهل خود برد و آنجا سه بز بود فرمود که
اینها را می دوخشید و میان یکدیگر قسمت می کنید چنان می کردیم و نصیب رسول صلی الله علیه و آله
و سلم نگاه می داشتیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم از آنجا آمد و غیب و سلام گفت که نایب را بیدار می کرد
و بیدار را نمی شنوایید پس بیدار می رفت و نماز می گذارد و بعد از آن می آمد و پیرایه که نصیب و سه
بود می گذاشتیم می تشامید یک شب شیطان مرا وسوسه کرد و گفت انصاریوسه را شنخما می آرد
ویرای این شیر حاجت نیست مرا این وسوسه می کرد تا آنرا بخورد چون آنرا خوردم و در حکم من قرار گرفت
باز آمد و مرا از آن شیطان ساخت و گفت این چه بود که کرده نصیب محمد را بخورد حق حاکم می آید
و بر تو حاکم می کند و دنیا و آخرت تو در سر آن است بخورد بر من غلبه بود که چون پرسیدم می کشیدم

پاسے من برہنہ می شد و چون بر پاسے خود می کشیدم سر من برہنہ می شد مرا خواب نمی آمد و یاران من
در خواب بودند زیرا کہ آنچہ من کردہ بودم ایشان نکرند بودند ناگاہ دیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد
و سلام گفت و بی رفت و نماز گذارد و بعد ازین بسر آن شیر آمد بیچ نیافت کہ وسے با سمان کرد با خود گفتم کہ
اکنون بر من دعاسے بد خواہد کرد گفت اطمینان من اطمینی و سستی من سقانی چون این رہشیدم بر خاستم
و شملہ خود را حکم ہستم و کار دیگر فتم تا ہر زہر کہ فریاد تر بشد بر اسے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکشم
و دیدم کہ آن ہمہ زہر ہا را پستانہا پر شیرست کاسہ گرفت و شیر ہا را ابد و کشیدم چنانکہ روغن بر بالائی آن
ایت ماؤس پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروم فرمود شب شمشیر خود نیا شامیدید من گفتم
بیا شام یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیا شامید پس من و او باز گفتم بیا شام یا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز بیا شامید پس کاسہ را من و او من نیز بیا شامیدم و بخندیدم چنانکہ از خندہ
بر زمین افتادم فرمود کہ این کیے از بدہیامی است ای مقداد من قصہ را باز گفتم فرمود کہ این نیست حسرت
حتی از خدا سے تعالی جرم را خبر نکر دے تا آن دو بار ایدار کردی تا ازین نصیبے یا قندی گفتم سوگند
تا آن خدا می کہ ترا برستی بخلاق فرستاد کہ من بیچ باک ندم چون تو بان رسیدی و من بان رسیدم کہ
دیگر بان رسیدا نزد و از آن چہ سئلہ آنست کہ ابو قریصہ رضی اللہ عنہم گفتہ است کہ ہر ایت
سلام من آن بود کہ من ماورے و خانہ داشتیم و ما با خانہ میل بیشتر بود و من گو سفندی چند داشتیم کہ
می چرانیدم ہوا را و خانہ نیم میگفت کہ اسے فرزند می باید کہ با من مروی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گذرے
کہ ترا گواہ خواہد کرد من یک روز گو سفندان ہجر گاہ بروم و بگذشتیم و مجلس رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رفتیم و جبہ روز پنجہ بودم و شبہا گاہ گو سفندان فر پستانہا شاک بخانہ بروم خانہ من گفت گو سفندان ترا
چہ حال است گفت نمی دانم و روز دیگر بدین دستور بر فتم شنیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
کہ یا ایہا الناس ہاجر واد مسکو یا لا سلام فان اہجرۃ لا تقطع ما دہم اجماد و شبان گاہ گو سفندان را
بخانہ بروم چون شب پیشتر پس روز سوم مجلس سے رفتیم و پنجہ بودم تا سلام آوردیم و بیعت و مصافحہ
کردیم پس باوے شکایت کردیم از حال خانہ خود و گو سفندان خود فرمود کہ گو سفندان خود را پیش من آر
پیش وسے آوردیم دست مبارک پریشانہا و پستانہا سے ایشان فرود آورد و دعاسے برکت کردنی بحال
ہمہ فریاد تر شدند چون ایشان را بر خانہ خود آوردیم گفت اسے فرزند می باید کہ ہر روز گو سفندان
را چنین چرانے من گفتیم امروز ہمہ گو سفندان را چنان چرانیدہ ام کہ ہر روز می چرانیدم اما قصہ دیگر
ہست قصہ را حکایت کردیم ماور و خانہ من با من آمدند و سلام آوردند رکن خامس در بیان
آنکہ خصوصیت یکے ازین اوقات ہمیشہ باشد و در بیان آنچہ در اوقات آن بعد از اوقات خاصہ باشد
و آن دو قسم است قسم اول در بیان آنچہ خصوصیت یکے ازین اوقات نہایت باشد و از آنچہ نسبت

چہ

جمال صورت و تناسب اعضا و حسن آن برومی که بران فریدی متصوفیت چنانچه در بسیاره از
 احادیث بحجت رسیده است و در اوصاف و سلیقه علی اشد علیه و آله و سلم آمده است که بیائمه بالا بود و کمال
 اعتدال و با وجود این هیچ بلند بالائی که بطول قامت منسوب بود و با و کمی همراه نکردی که فاست
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از قامت و سه بلند تر نبود و چون سخن گفتی روشنائی شد و
 که از میان دندانها می بیرون آمد و شب چهارده در ماه منظر می کردند و در روز او حسن ماه
 در مقابله روزه همان افزون از ناقص منور عاقله صدیقہ رضی الله عنهما در حجره چیزه کلم کرده بود
 یعنی یافت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آمد بنور جبهه مبارک او حجره روشن شد عاقله صدیقہ رضی الله
 عنهما کلم کرده خود را با زیادت و ازان جمله آنست لطافت جسم و طیب رائحه و عرق و زهره است
 بدن و از قافورات انس گوید رضی الله عنه که هرگز نبودیم هیچ عجزی و هیچ مشکلی و هیچ بوسه
 خوشتر از بوسه رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که هیچ کس با او مصافحه نکردی مگر که همه
 آن روز بوسه خوش شنیدی دوست بر سر هیچ کودک ننهادند مگر آن کودک از همه کودکان بوسه
 خوش ممتاز گشتی روزی در خانه انس رفتی انکه عنده در خواب شده بود و عرق کرده مادر انس رضی الله
 عنده شبی آورو بود و آن عرق را جمع می کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسید که این را
 چه می کنی گفت این را با بوسه خوش خود می آمیزیم زیرا که این خوشبو که ترین همه بوهاست
 خوش است و بخار را برطرف می کند و بخار را برطرف می کند و بخار را برطرف می کند و بخار را برطرف می کند
 بر آب بگذشتی هر که از پی او در آمدی بد آنستی که او را از آن راه گذشته است و آن بن را بوسه
 گفت است که آن را بوسه خاصه و سه بود که طیبی بکار برده بود صلی الله علیه و آله و سلم و ازان جمله
 آنست که مندی که بر روزه مبارک وی رسیده بود آتش بران کار نمی کرد و حاضری همان انس
 بن مالک رضی الله عنه شدند بر او ایشان طعام آورد چون فارغ شدند کثیرک خود را آورد
 داد که فلان مندی را بیا آن کثیرک مندی چو کین آورد انس وی را گفت در تنور آتش بر فروز
 آتش بر افروخت پس بفرمود تا آن مندی را در میان آتش انداختند بعد از آن بیرون آوردند
 چون شیر سفید شده بود هیچ نسوخته پرسیدند از او که این چیست فرمود که این مندی است که
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزه مبارک خود پاک کرده بر گاه که چو کین می شود در آتش
 می اندازیم پاک می شود و ازان جمله آنست که ابو هریره رضی الله عنه گفته است
 که در وی مندی رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد که دختر خود را بشوهره و هم مراد و گار سے کن رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چیزی موجود نیست ولیکن چون باد او شود همیشه کشاوه سبب یاد
 و شناخی چو باد چون باد شد آن مرد همیشه و شانی چو بیاد آورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم از

ساعتی که مبارک خود عرق جیح می کرد و در آن شیشه می کرد تا پر شد فرمود که این را بعد از خوردن و
 بگوس که بر گاه که بومی خوش بکار بود این چوب را با این شیشه فرو برد و آنچه با این چوب بیرون آید بر خود
 مالک گویند که بر گاه که آن دختر آن کار بگوسه همه اهل مدینه آن بوی خوش را شنیدند نزد خانه و سه را
 بیت اسد بن زبیر است اسد روز نام نهاده بودند و از آن جمله آنست که هرگز هیچ کس غلط ویرانند بر گاه
 که ویران آن حاجت افتاد می زمین فلکافعی و اثر فروری و از عایشه صدیقہ رضی الله عنہا آرزو که از سینه
 صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که یا رسول الله تو بخلا جایی میروی و اینجا از تویج اثر می بینی یا رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت ای عائشه تو ندانستی که هر چه از اینجا ظاهر میشود زمین فرو می برد و از آن جمله
 آنست که در قوت بدنی از هر کس زیادت بود بارگانه که قوی ترین روزگار خود بود کشتی گرفت و در آن
 بر زمین زد و قتی که ویران اسلام خوانده بود و همچنین پدر می ابو رکانه را که دوسه نیز قوی ترین وقت خود
 بود در جابلیت بر زمین زد و ابو رکانه سه بار از دوسه طلب کشتی کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرس
 بار ویران است و از آن جمله آنست که چون پیاده رفتی هیچ کس بوی نرسید می ابو هریره
 رضی الله عنه گوید که ندیدم هیچ کس را که بشتاب تر رفتی از رسول صلی الله علیه و آله وسلم گوید که زمین در
 زیر قدم و سه نور دیده می شد ما خود را در رنج می انداختیم و دوسه بی رنج می رفت و دوسه نیز سیدم
 از آن جمله آنست که باب دربان مبارک وی آب شور شیرین می شد انس رضی الله عنه
 گوید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خانه وی آب دربان در آب چاه انداخت چنان شیرین شد که
 در چه مدینه از آن آب شیرین تر نبود و از آن جمله آنست که مردی از یامیه پیش رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم آمد که من در روی بزرگ می ششم و اینجا تویج سجدی نیست رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 آب طلبید و دوسه مبارک و دربان و دوسه عدد و دو کف خوردن بان آب بنیست و آن آب را بان
 شخص و او گفت برود اینجا سجدی بنا کن و این آب را با آب دیگر بیا میرود در اینجا پاشش که درین برکت
 بسیار خواهد بود آن شخص چنان کرد سجدی بنامیت پر برکت و عروج آمد و در دوسه گیاهی بر زمین
 که در یمنستان و ما بستان خشک نمی شد و از آن جمله آنست که از چاه دوسه و لوی آب پیش
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم آوردند از آن دلو آب بیاشامید و اندکی آب از دربان مبارک خود در
 دلو ریخت آن دلو را در چاه ریختند از آن چاه بوی مشک می آمد و از آن جمله آنست که بنام
 چشم وی چنان بود که هر چه از پیش روی دید از پس پشت نیز می دید و چنان که در درشنائی
 سه دید و زمانیکه نیز سه دید وی آرزو که دوسه در شریا با زده بستاروی دید صلی الله علیه و آله وسلم
 و از آن جمله آنست که فصاحت لسان و بلاغت کلام و سه صلی الله علیه و آله وسلم هر چه
 کلام و در هیچ حکم مخصوص نبود زبان همه قبائل عرب و طوائف ایشان را نیکوی دانست و با هر کس

و

بزبان وی سخن می گفت چنانکه بسیار بود که فهم آن بر اصحاب عقل می سفید و از وی شرح آن می طلبیدند
 و از آن جمله آنست که جماعتی که در آن زمان با عیبه رسول صلی الله علیه و آله و سلم شگسته بودند هرگز
 نزد آن ایشان را ندانانند با عیبهی زیست و از آن جمله آنست که دست مبارک و دست بر چو
 رسیدی غیر در بخت گزینی چنانکه چون بستانان گویند می غیر رسیدی غیر آور شدی ابن مسعود رضی الله عنه
 گوید که من گویند مردم نگاه می داشتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ابو بکر رضی الله عنه بهمین بگذشتند
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اسه کو روک بیج غیر در اسه گفتیم آری ولیکن من اینم گفت بیج بیج
 داری که با نر حفت نشد و بشد بختان پیشی آوردیم پستان و سه را بدست مبارک خودی شود شیر بسیار
 فرود آمد خود نوشید و ابو بکر صدیق رضی الله عنه را نیز داد و بعد از آن پیش و سه آدمی گفتیم هر از دین تعلیم
 کن دست مبارک اسیر من فرود آورد و گفت تو کو روک صلی و از آن جمله آنست قوت جلالت
 و سه می آرد که و بر احوالیت در مجامعت نسا قوت چهل مرد بود و گاه بودی که در یک ساعت از شب
 یا روز بر همه نساء خود از حرای و حور سه و همه یا نراه تن بودند بگذشتی صلی کنیزک زوی رضی الله عنها گفتند
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر زنان نگاهان فرود بگذشت و از هر یک پیش از آن که بدگر رسد غسل آورد
 و فرمود که این پاکیزه تر است و خوشتر و از آن جمله آنست شمت و بزرگی و سه در چشمها و در لبها بود پیش
 از بشت و بعد از آن مشرکان که تگزید وی و اینها سه اصحاب وی می کردند در خاطر خودی گفتند
 که بوسه آزار رسانند چون بوی می رسیدند و بر بزرگی می داشتند و قصه سه ما با ت وی می کردند و
 گاه بود سه که سیکه و بر اندید و بودی بیست بروی ستونی بخدی و لرزه بر آدمی وی افتاد وی آدمی آرد
 که شغنی پیش وی رسید لرزه بروی افتاد فرمود صلی الله علیه و آله و سلم بر خود نشان گیر که من پادشاهم
 بنستم و از آن جمله آنست هر نبوت که بر کتف جانب اسیر سه بوده است ما بین انگشتین
 گوشت پاره بوده از پوست بر آمده و بر آنجا موی چند است و در بعضی روایات از بن عمر رضی الله عنها
 آمده است که بر آنجا گوشت مکتوب بود لا اله الا الله و در بعضی روایات هم از سه محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و از آن جمله آنست کمال عقل و علم و معرفت وی بشنا بود که هرگز بیج آدمی چنان
 نبوده است و دلیل برین آنست که سه با وجود آن که سه بود و از بیج کس تعلیم کرده بود اما سال و
 احوال و سیر و شمائل و سه بر وجهی بود که علم و عقل بیج کس مثل آن تو فاعلی کرد و او ایضا بر هر چه در تورات
 و انجیل و سایر کتب منزل و آتی بود علم و شمت بی آنکه سه را کسی تعلیم کند یا مطالعه کتب کند یا بطلما سه
 اهل کتاب می جاست کند و همچنین مکتبها سه حکما و سیرت سه و تمامای گذشته را نیکومی دانست و خوب
 امثال و سیاسات انا هم و تفریر سه اریح و احکام تمییز آداب شریفه و خصایل حمیده همه از سه
 بر وجهی صاور می شد که دانست می کرد بر کمال عقل و علم و سه بیج که از قوت شب سه خارج

می نمود و همچنین سایر اخلاق وی از علم و حضور و وجود و شجاعت و حیا و حسن معاشرت با خلق و شفقت و رحمت و رحمت با جمیع خلائق و وفا به دو صلاحتی که در او واقع و عدل و امانت و محنت و صدق و وقار و مروت و در درونها و قناعت و غیر ذلک من الاخلاق الحمیدة والاوصاف الشریفة چنان در یک سال معتدل واقع بود که فریبی بران تصور نبود و کفایت آن بقدر وسع و کتب مبسوطه مذکورست و درین مختصر با اشارت اجمالی اکتفا کرده شد و از جمله معجزات و قرآن عظیم و فرقان مجید است و آن قوسه ترین معجزات و ظاہرترین و باقی ترین همه است و آن یک معجزه نیست بلکه هزاران معجزات است زیرا که از هر موضع از قرآن که مقدار قصه سوره که سوره کوثر است می گیرند معجزات است علیحدہ که قوت بشر از ایراد مثل آن عاجز است یکی از وجوه اعجاز آن فصاحت و بلاغت نظم آنست بر وجوه که همه فصحا و بلغاس عرب از ایراد مثل آن عاجز آمدند با وجود آنکه ایشان در کمال حرص بودند بر معجزه و مجادله حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دیگر سکه از وجوه اعجاز و نظم عجیب و اسلوب غریب آنست که مخالف سالیب کلام عرب است و هیچ بان نمی ماند و مثل آن در کلام عرب نپیش آنند نزول آن یافته اند و نه بعد از آن روزی رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قرآن خواند و بعدین مغیره که از فصاحت عرب بود از ایشانند رقت کرد ابو جهل و ایراد آن منزه نشد کرد و گوید گفت و اشد که هیچ کس از شما بکلام عرب دستوار ایشان داننا تر از من نیست آنچه و سه می خواند هیچ با نهانی ماند و روزی دیگر در یکی از روزها هم عرب که قبایل جمع می آمدند و بعدین انجیره با قریش گفت که در حق محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کذب کنید و ایها سے خود را بر یک چیز قرار دهید که بید گیر اوران که کذب نکنند تا قبایل عرب را بان از و سے متغیر و تحذیر کنیم قریش گفتند می گوئیم که و سے کا بن است و لید گفت که و اشد که و سے کا بن نیست و کلام و سے بزمن و صبح کا بنان نمی ماند گفتند می گوئیم که و می بخون است گفت و لید که و اشد و سے بخون نیست و صبح اثر بخون و و سکه آن نیست و بر گفتند می گوئیم که و سے شام است گفت و اشد که و سے شام هم نیست من همه اقسام شعر را نیکوی شناسم کلام و سے هیچ از انما نمی ماند گفتند می گوئیم که و سے است گفت و اشد که و سے عقده می که سا حران را می باشد و بر نیست قریش گفتند پس چه گوئیم گفت هر چه از اینها می گوئید همه کذب و باطل است ایما نزدیک تر بکار آنست که گوئید وی ساحت است که میان مرد و فرزند و سے و باروری و زوجه وی و خویشان و سے بدانی می انگند پس همه بران اتفاق کردند و متفرق گشتند و بر سر راهها بنشینند و مردم را از و سے تنقیه کردند و دیگر سکه از وجوه اعجاز و سے اخبار است از امور و سے در قرنها می گذشته واقع شده بود و از آنها سے پیشین و شراب ایشان با وجود آنکه چهار اهل کتاب که عمر و گفت و گو سے و حجت و سے آن گذرانیده بودند نمی دانستند از انما لکن یکان یکان را در علوم بود که رسول صلی اللہ علیہ

پہرہ اولہ وسلم خوانندہ نیست و نویسنده نیست هیچ کتاب بخوانند و همچنین با اہل کتاب مجالست نکرده بسیار بودی کہ اہل کتاب ویرا از انما سوال کردند پس بروی قرآن نازل شد می شکر جواب سوال ایشان و ہر تصدیق و سے کردند و مجال ایما زنداشتندی و دیگر کے از وجوہ اعجازوی اخبار است از منیبات کہ بہرچہ از امورست قبلہ چیزے واقع شدہ است با خواہد شد و آن در قرآن بسیار است و یکے از چیزیات آن است کہ خدا سے تعالی فرمودہ است کہ انما نزلنا الذکر و انما لہ الحفظون یعنی ما قرآن را فرودستادیم و نگاہ دارندہ آیم از آنکہ در و سے تفسیرے واقع شود و امر و زہشت حدیث زیادت است کہ و سے نازل شدہ و بہر چند ملاحدہ و زنادقہ تخصیص تو اہلہ خواہستند کہ بروی تفسیرے مستند تو استند بہ یک کلمہ و نہ بیک حرف و محمد صلی علی ذلک و پوشیدہ نماید کہ محفوظ ماندن و سے بر نیوہ تفسیر و حقے است از وجوہ اعجاز زیر کہ محافظت کلامے بدین طول در مدنی بدین وسازی با کثرت معارضات و معاندان از قوت بشر بر و نیست و از قبیل اخبار از منیبات است کشف اسرار اہل کتاب و غیر ہم و دیگر کے از وجوہ اعجاز و سے ہمیت و ترسی است کہ در وقت تلاوت و استماع آن بر فارس و سامع واقع می شود و سے آرد کہ عقبہ بن پیغمبر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سنے می گفت در باب آنچه رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آرد وہ بود مخالف دین قوم خود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوزہ خم فضیلت را تا آنجا کہ صاعقہ مثل صاعقہ عادی شود بخواند عقبہ دست پیش و مان مبارک رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر دو سو کند بروی و او کہ از فرات باز ایستد و در روایتی چنان آیدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن سورہ را سے خواند و عقبہ می شنید و دستما سے خود پس پشت نہادہ بود چون بہ آیت سجدہ رسید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سجدہ کرد عقبہ بزم است و نہ است کہ چہ کند بخانہ خود بازگشت و پیش قوم نہ رفت تا بدعا نہ و سے آمدند پس عذر خواہے کرد و گفت را اللہ بکلامے با من کلیم کرد کہ ہرگز گوشش من مثل آن نشنیدہ است نہ استم کہ در جواب و سے پلویم و همچنین از بسیارے از بلغا کہ بمقام معارضندہ آن در آیدہ اند حکایت کردہ اند کہ ایشان را ایستد و ترسے عارض شدہ است کہ از ان باز ایستادہ اند آہن متنع کہ طبع ترین وقت خود بود بان مقام در آمد کہ در معارفہ قرآن کلامے ترتیب کنند و در ان کار شروع کرد تا نگاہ بکود کے بگذشت کہ این آیت سے خواند کہ قیل یا ارض بلے مادک و یا سما و اعلی و بازگشت و آنچه ترتیب کردہ بود مخو کرد پس گفت من گوہے می دہم کہ این کلام بشر نیست و سے آرد کہ یحیی بن القزالی کہ از بلغا سے اندس بود خور است کہ مثل سوزہ اخلاص ایراد کند بروی رقتی و بیعتی عظیم مستولی شد توبہ و انابت کرد و دیگر کے از وجوہ اعجاز و سے است کہ فارس و سامع را از تلاوت و استماع آن بہ است نیز و بہر چند پیش خوانند و پیش شنوند تلاوت و محبت آن زیادت کرد و بہ تلاوت کلام مردمان کہ

هر چند صحیح و بیخ بود چون بگرار خوانند و شنیدند شود و علامت است که از او جوره آماج از شمال است
 بر علوم و مهارتی که از نشان عرب نبود که آنرا دانند بلکه از نشان رسول صلی الله علیه و آله وسلم نیز نبود
 که آنرا در پیش از بعثت و نزول قرآن و از ان قبیل است علوم فریبی که حق سبحانه و تعالی در کتابها
 درج کرده است و بعضی از خواص را بران اطلاع داده قسم ثانی در بیان آنچه دلالت آن
 بر نبوت و صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وفات و ظاهر شده است و از ان جمله
 است اخبار از خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از وی روزی از نبی نزدیک و از دیگر
 خواص رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بعد ازین باز آئے آن زن گفت یا رسول الله شاید که
 چون پیام ترا نیامد رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اگر مرا نیاید پیش ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 آئے که بعد از ان طیفه و خواهد بود و از ان جمله است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم شخصی را
 چند شتر و از فراداد آن شخص گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می ترسم که بعد از تو مرا آن عطا کنند
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که شاید بعد از ان شخص گفت که در رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن شخص آن سخن با امیر المومنین علی رضی الله عنه باز گفت فرمود که
 باز کرد و پرسید که بعد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرا آن عطا که خواهد داد رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود که عمر بن الخطاب بار دیگر امیر المومنین صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که پرسید که بعد از عمر که عطا خواهد داد
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که همانا علی رضی الله عنه چون آنرا شنید خاموش شد و از آن جمله
 است که اعراب چند شمشیر کهنه آورد تا بفروشد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آنرا از دست
 بنسید خرید و همتی در میان کرد امیر المومنین صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اعرابی پرسید که شمشیر با
 خود را چه کردی گفت بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم فروختم همتی امیر المومنین صلی الله علیه و آله وسلم
 گفت اگر رسول را عاوضه واقع شود بهای شمشیر باس ترا که خواهد داد اعراب گفت نه و اطمینان
 بروم و پرسید پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفت و پرسید رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود که او را مال تو و قضا دین من دو قاعه بدها که من ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواهد کرد
 پس اعراب آنرا با علی رضی الله عنه گفت فرمود که اگر ابوبکر صدیق را عاوضه مال ترا که او
 کند گفت آنرا بچشم من برفت و پرسید رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اگر مرا عاوضه افتد و
 ابوبکر صدیق را عاوضه افتد عمر قائم مقام من خواهد بود و قضا دین من خواهد کرد و بدها که من
 و عا خواهد کرد و بعد از ان اعرابی با علی رضی الله عنه ملاقات کرد و آنرا باز گفت علی گفت رضی الله عنه
 اگر عمر را عاوضه افتد چه خواهد کرد اعرابی پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و از ان سوال کرد فرمود
 که و عی که مرا عاوضه افتد و چنین ابوبکر صدیق و عمر رضی الله عنه را با کت با و ترا و از ان جمله است

که انس بن مالک رضی اللہ عنہ گفته است که یا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در عاقلے بودم در سبزه ناگهان آید و در را بگفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که کیست بیرون رفتی ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ بود
 یا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتم گفت از براسے او در کیشای و و سے را به بشت بشارت ده و بگو سے
 که بعد از من خلیفہ و سے خواهد بود و بعد از ان دیگرے در را بگفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
 اے انس به بین که کیست بیرون رفتی اللہ عنہ بود یا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتم
 گفت در کیشای و به بشت بشارت ده و بگو سے که بعد از ابو بکر صدیق خلیفہ تو خواهد ہے بود بعد از ان دیگرے
 در بگفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ای انس به بین که کیست بیرون رفتی عثمان بود یا
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتم فرمود که در کیشای و بشارت ده او را به بشت و بگو سے که بعد از
 عمر رضی اللہ عنہ خلیفہ تو خواهد ہی بود پس فرمود که کاروی بجایے برسد که ویرا بکشند بر وی باد که کند
 و از ان جمله آنست که سفینه رضی اللہ عنہ گفته است که چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم مسجد نبامی کرد سنگی نهاد پس ابو بکر صدیق را گفت سنگ خود پہلو سے سنگ من بنه بعد از ان
 عمر رضی اللہ عنہ را گفت سنگ خود را پہلوی سنگ ابو بکر صدیق بنه پس فرمود که اینها خاکی باشند بعد از
 من و از ان جمله آنست که چون در زمین حرب تخت شد جناب پیش رسول صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم درآمد گفت یا رسول اللہ جنگ تخت شده است ما را خبر کن که گرامی ترین اصحاب تو کیست
 اگر امرے واقع شود ویرا بگزیم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که اینک وزیر من ابو بکر صدیق
 وزیر و قائم مقام من خواهد بود و بعد از و سے عمر بن الخطاب دوست من است بر استی سخن سے گوید از
 زبان من و عثمان بن عفان از من است و من از و سے و علی بر روزت و صاحب من روز قیامت
 و از ان جمله آنست که سفینه رضی اللہ عنہ گفته است که از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سفینم که گفت مدت خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و بعد از ان ملک و سلطنت باشد بعد از ان
 سفینم گفت دو سال مدت خلافت ابو بکر صدیق بود رضی اللہ عنہ و ده سال از ان عمر بن الخطاب
 رضی اللہ عنہ و دو از و سه سال از ان عثمان و شش سال از ان علی رضی اللہ عنہ و از ان جمله
 آنست که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ابو بکر و عمر و عثمان و علی و زبیر رضی اللہ عنہم بر کوه
 حرا بود آن کوه بجهید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت پیار ام که نیست بر تو که یا صدیقی یا
 شهیدے و از ان جمله آنست که عائشہ رضی اللہ عنہا گفته است که یا رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفتم که اجازت ده که مرید بعد از وفات پہلو سے تو دفن کنند فرمود که ترا تنها چون دفن
 کنند که نیست آنجا که موضع قبر من و قبر ابو بکر رضی اللہ عنہ و قبر عمر و زبیر رضی اللہ عنہم بن مرید صلیوات
 و در من علیها و از ان جمله آنست که عائشہ رضی اللہ عنہا گفته است که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ

و سلم عثمان نظر کرد پس گفت خدای تعالی رحمت کند بر عثمان که شهید خواهد شد و بعضی وزیر مدعی است عثمان
 نظر کرد و گفت شما با یکدیگر مقاتله خواهید کرد و تو اسیر می گردی و بعد از آن نظر کرد و گفت
 خداست که تو را بر حمت مکناد بر قاتل وی و از آن جمله آنست که عائشه صدیقه رضی الله عنها
 گفته است که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که من می خواهم که بعضی اسباب من اینجا باشند
 تا با و بیعت کنم امیر ایگوم گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق را بخوانم بیعت گفت
 دانستم که ابو بکر صدیق را می خوانی که من را بخوانم بیعت دانستم که و سه را نیز می خوانی که من را بخوانم بیعت گفت
 عثمان بن عفان را گفت بخوان و سه را بخوانم آمد پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم پایستاد
 و رسول صلی الله علیه و آله و سلم با وی بیعت کرد و گفت و رنگ وی متغیر شد در آن روز که عثمان را از بیعت
 در دار و سه محاصره کرده بودند و گفتند که مقاتله کن گفت با من رسول صلی الله علیه و آله و سلم عهدی
 کرده است و نمی گفته من برین بلیه صابرم عائشه صدیقه رضی الله عنها گفته است که گمان مردم چنان بود
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سه را از آن روز خبر کرده بود و از آن جمله آنست که عمار یا
 سه الله عنه گفته است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با امیرالمومنین علیه رضی الله عنه گفت که
 علی خبیه گفتم ترا از بیعت ترین مردمان و آن عاقر ناقه صالح است و آن کسی که شمشیر بر سر تو زند و از آن
 محاسن تو زخمین گردد و از آن جمله آنست که ابوالاسود دلی گفته است که از امیرالمومنین علیه
 رضی الله عنه شنیدم که گفت روزی از مدینه بیرون می آمدم عبد الله بن سلام آمد در وقتی که پاسه در
 رکاب کرده بودم پس گفت کجای می روی گفتم بجراق گفت آگاه باش اگر تو بجراق روی البته تو شمشیر
 بر سر بعد از آن سوگند خورد که من این را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت و
 از آن جمله آنست که امیرالمومنین علیه رضی الله عنه در بیعت میباشد و بر گفتند چرا اینجا ایستاده
 اگر اهل تو اینجا بسند اعراب اینجا کار سازی تو شتر را بند کردی و بر این بنده در و سه که اگر اهل تو برسد بر او
 تو کار سازی تو نکنند و بر تو نماز گذارند امیرالمومنین علیه رضی الله عنه گفته است من حال نمی میرم رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر کرده است که من شواجم مردمانی نشوم پس این من ازین من زنگین شود
 یعنی محاسن من از خون من و از آن جمله آنست که امیرالمومنین علیه رضی الله عنه
 گفته است که یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم صدیقه بگوشتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم چه خوش است این صدیقه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای علی مرا در بیعت بهتر ازین
 خواهد بود و همچنین بر هفت صدیقه بگوشتم در چه گفتم که خوب است این صدیقه و رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم گفت مرا در بیعت تو بهتر ازین خواهد بود بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و در بیعت
 از آن کار کردی که گفتم یا رسول الله چه می گوی که اینهاست که در بیعت تو می است از تو که آنرا

و سلم گفت

خبر آینه کرد که بعد از من گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیست و یک روز گفتم بیست و یک روز
 و از آن جمله آنست که عائشه صدیقہ رضی الله عنہا گفته است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جلوس
 دید که می فرمود گفت شیمی است که بر روی زمین می رود و از آن جمله آنست که رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم روزی با ازواج طاهرات رضی الله تعالی عنہن گفت که هم از شما تمیذ فدا و تمیذی که
 پیشانی است پریشم پیشد بیرون آید تا آنجا که سنگان جو آب بروی بانگ کنند بسیار می برود و در دست
 و سینه کشد و شوندر بسیار می بردست چپ و می و سینه هم نزدیک است بان بگردان استجات یا بد چون
 صدایم رشت الله عنہا و در وقت توجیه براق بعضی از آنهاست یعنی عامر رسیدگان بروی بانگ
 کردند رسید که این چه آب است گفتند جو آب گفت باز می گویم این از بیبر رضی الله عنہا گفت نه باز
 آمد و شاید که خداست تو بپخته تو صلاح ذات بین اینها کند باز گفت من باز می گویم و آنچه
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم با ازواج طاهرات گفته بود حکایت کرد و از آن جمله آنست که
 اشارت بهین قصه فرموده است صلی الله علیه و آله وسلم که بیرون آیند قوسه بلاک شوند گمان که فلاح
 نیابد پیشوا سے ایشان زنی پیشد پیشوا سے ایشان در کفایت باشد و از آن جمله آنست
 که رسول صلی الله علیه و آله وسلم با ازواج طاهرات گفت آن کسی که مهربانی نماید با شما بعد از من
 راست گفتار سے نیکو کرداری خواهد بود بار خدا یا سیراب گردان عبد الرحمن بن عوف را از سبیل
 بهشت عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنہ بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعضی
 اسوال خود را سبیل هزار دینار بخرید و بر ازواج طاهرات رضی الله تعالی عنہن قسمت کرد
 و از آن جمله آنست که امیر المومنین علی رضی الله عنہ روزی با زبیر رضی الله عنہ را
 می گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم با امیر المومنین علی گفت با زبیر را زنی گونی و مال آنکه
 و سے با تو مقاتله خواهد کرد و آن از و سے غلبه خواهد بود در حرب یوم ابل امیر المومنین علی رضی الله
 عنہ را با زبیر را و رضی الله عنہ زبیر از مقاتله و سے بازگشت شخصی از قفا سے و سے برقت و ویرا
 قتل کرد و تمیز و سے را پیش امیر المومنین علی رضی الله عنہ آورد فرمود که شارت با و قاتل زبیر را
 با تش و درخ و از آن جمله آنست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم روزی حضرت
 دست مبارک مبارک یا سیر رضی الله عنہ فرود آورد و گفت ترا اگر و سے از اهل بنی نضیر کشت
 چون در روزی از روزی سے حرب صفین جنگ سخت شد ما یا سیر رضی الله عنہ سوگند بر
 امیر المومنین علی رضی الله عنہ داد که این آن روز است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم ما را
 بان وده سے داد حضرت امیر بیج جو بانند او بار دوم سوگند داد حضرت امیر بیج گفت چون
 یا سوم سوگند داد حضرت امیر فرمود که آنکه از آن روز است ما یا سیر رضی الله عنہ بگیر آورد و

گفت با وی خوشی در بدن گرفت ایوم ملحق الالبنة محمد اوجر بر او شست و زوسه بشکر معویه آورد
و بقاتله شغل شد یعنی از میان اندان لشکر معویه را از یاسه در آورد و شغلی بر دوسه غلبه کرد آب
خواست قدسه شیر پاسبان بخته آوردند عمار چون آنرا بدید گفت اشده کبر آنجا که قدرست اندان
پاشاید و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مرا خبر داده است که اسے عمار ترا گزوه
اهل بلی باشند و کشتن کویان جبرئیل و میکائیل واقع شود و علامت آن باشد که در آن وقت
آب طوبی تر از شیر پاسبان بخته دهند و از آن مجلس آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
عبدا کرم عمر و بن العاص را رضی الله عنهما فرموده بود که اسے عبده اشده شبارت ده کشته عمار را
پانش و وزخ گویند که عمار از شهید ساختند و خوشی سر دوسه را گرفته پیش معویه آوردند و هر یک
می گفت که دوسه را من کشته معویه گفت هر که دوسه را کشته باشد ویرا یک انبان در هم بد هم نفس
آزاد بید اشده عمر و بن العاص را رضی الله عنهما حواله کرد و عبده اشده رضی الله عنه از یکی پرسید که ویرا
چون کشتی گفت بروی حمله کردم و دوسه را بقتل آوردم عبده اشده گفت تو قاتل وی هستی پس اندان
دیگر پرسید که دوسه را چون کشتی گفت بر یکدیگر حمله کردیم من من بر دوسه موثر افتاد و چون از من کب
خنده شد زانو در آمد و گفت لا افریح من ندم بن جبرئیل و میکائیل یعنی فیروز می نیاید آنکه ندانست
و شبارت دوسه در حضور جبرئیل و میکائیل باشد این قول بر زبان است راند و از چپ و راست
سے نگرست من سے راجد اگر دم عبده اشده گفت فدا طرب و اشیر با نغز اب یعنی بگیر انبان
در هم و شبارت داده باشش بعد از آن شخص گفت اگر کشته شویم داسے بر ما و اگر بکشیم داسے
بر ما و انبان را بیدخت و گفت انا نند و انا الیه رجون معویه گفت اسے عبده اشده چه جانے
این سخنان است عبده اشده گفت گواهی است و چشم که در روز تبارک مسجد که هر کس یک سنگ می آورد
و عمار و سنگسے آورد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود اسے عمار ترا گزوه اهل
بلی بکشند پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اسے عبده اشده شبارت ده کشته عمار یا سر
پانش و وزخ معاوید گفت خاموش باش که تاویل آن کلام انبی و انی قاتل دوسه آن کس است
که دوسه را جرب آورد و این سخن با امیر المومنین علی رضی الله عنه رسید فرمود که برین تقدیر قاتل
امیر المومنین حمز و رضی الله عنه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بوده باشد نه وحشی و از آن کلمه
آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته بود که اسے علی زد و باشد که بیان تو داشته
چیزے واقع شود آن شبارت بجز با یوم اهل بود امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول
صلی الله علیه وآله وسلم این خاصه جزو واقع شود از بیان اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
که اسے علی گفت پس من بدخبت ترین اصحاب باشم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

باشند بر سر دوش و سه چون پستان زمان و بران گوشت پاره و موسی چند باشد چون دم بر پرچ می آید
 که چون حضرت امیر رضی الله عنه بر خوارج غزوات و از ایشان بسیار گفتند فرمود که آن شخص را بگویند
 یکبار خجسته نیاخته حضرت امیر سوگند خورد که و الله که من دروغ نمی گویم و با من دروغ نگویند و دیگر بار
 و سه را بختند و در چهل تن از کشتگان یافتند بهمان صفت که حضرت امیر از رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم روایت کرده بود و از آن جمیع آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین
 علی رضی الله عنه گفته بود که ترا از امیران بنی خفیه جاریه بدست خواهد آمد چون پیر سے از و سے متولد
 شود و او را محمد نام کن و بکشت نشن بخوان چون در زمان خلافت امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه
 فتح یسار کرد و در و از بنی خفیه امیران آوردند امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه خفیه را که
 مادر محمد خفیه است با امیر المومنین علی رضی الله عنه و او از و سے محمد خفیه متولد شد
 و از آن جمیع آنست که در نه از پیام فرزند پس پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد که
 بر سر و سه رفته بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب و جان مبارک خود بر سر و سه انداخت آن کشت
 یک شد و از نسل آن کودک آن علت هرگز پیدا نیامد و همان دن پس دیگر رهبر ملت پیش میل کند آب
 بر دوش و جان تا مبارک خود بر سر و سه انداخت سر او گل شد و در نسل و سه ماند و از آن جمله
 آنست که چون ابو ذر غفاری رضی الله عنه که در عهد امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه از
 مدینه بیرون آمد و در راه اقامت کرد و بیمار شد و بر موت مشرف گشت خاکون و سه ام نور
 رضی الله عنه بسیار گریست ابو ذر رضی الله عنه گفت چرا می گری گفت چون نگریم که وفات تو نزدیک
 رسیده است و چند آن که پاس حاکم نیست که بکن تو وفا کند ابو ذر رضی الله عنه گفت غم مخور که و سه
 در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست بودیم فرمود که یکی از شما در میان بماند و وفات با بهمان
 از اهل اسلام در وقت وفات و سه حاضر شوند و از آن جماعت کسی که نسبت به و سه این واقع شود
 غیر از من نمانده است بر غیر و برین تل بر و سه و به هر طریقی که بخواهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرموده است جاخته پیدا خواهد شد ام و گفت موسم آمد و شد ما بیان گذشت است امید آن
 نیست که کسی پیدا شود و دیگر بار ما آنکه کرد که بر غیر و برین تل بر و سه چون ام ذر بر آن تل بر آمد دید
 که جماعتی شمره در آن پیدا شد نه بماند خود و سه ایشان ایشان را کشت کرد و پیش و سه انداخت ابو ذر
 صاحب رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حالت نزع است گفتند بر رو او را خدا و سه
 بود و سه و سه آمدند ایشان را ام جالفت و نبل حدیث گذشت و شمال نمود و بعد از آن گفت
 کفن در ام امانی خواهد کفن من کسی دید که امیر و عاملی در قیام قومی نبود و باشد جو و سه از
 انصار در میان ایشان بود گفت و سه من نمی یکت نبود و هم و دو جامه و از کجا پس در ام

که او درین ششده هجرت و باقیته ابو ذر رضی الله عنه و سه او عاصی خیر کرد و بعد از آن وفات یافت و نجاست
بروے نمازگزار بند و یکی از ایشان ابن مسعود بود و دیگرے مالک بن اشتر رضی الله عنهما و از آن
جمله است که ابو هریره رضی الله عنه گفته است که روزی منیت و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله وسلم گفتند بودیم در حال بن عثمان و در بیان ما بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این کلمه
که بلا منزه یوم القیامت فی الینا را عظم من الله و چون آن قوم که در مجلس بودند همه وفات یافتند
و بغیر از من در حال کسی نماند خوف بر من مستولی شد و آنم از حال رجال خبرست پرسیدم چون خبر از مرد
و سه و امداد و سه سیئه کذاب را شنیدم خوف من کمتر شد و از آن جمله است که
رافع بن خریج را رضی الله عنه در احد یا غیر تیرے بر سینہ اند پیش رسول آمد صلی الله علیه و آله و سلم
و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این تیر را از سینہ من بکش فرمود که اگر خواهی اسے
رافع تیر و پیکان برد و بکشم و اگر خواهی تیر را بکشم و پیکان را بگذارم و گواهی دهم از بر اسے تو در
قیامت که تو شیدی رافع گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تیر را بکش و پیکان را بگذار
در قیامت بشهادت من گواهی ده رسول صلی الله علیه و آله و سلم تیر کشید و پیکان را گذاشت
رضی الله عنه تا زمان معاویه زبیت پس بر است و سه تازه گفت و بر آن برور کن مساوس
و بیان شواهد و دلالتی که در محب کرم و آئذ عظام رضی الله تعالی عنہم نظیر آمده است از امام جوام
محمد بنبل رضی الله عنه سوال کردند که سبب جلالت که از صحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کر است و خوارق عادت آن مقدار است تا ز سید است که از اولیای است و صلی الله علیه و آله و آله و سلم
سید است فرمود که ایمان ایشان چنان قوی بود که حاجت بان نداشتند که از اکبر مات و خوارق
عادت تقویت کنند اما دیگران را ایمان ضعیف بود و لا جرم آنها را با ظهار کلمات تقویت کردند
قال شیخ الامام الحافظ شهاب الدین السهروردی قدس الله تعالی سره و فرق العادة انما کما شرف
به لوضع یقین الکما شرف من الله تعالی عباده و عباده و ثوابا بجلالهم و فوق هو لا و قوم ائمت
و محب عن قلوبهم و یا شرف بر ائمت روح یقین و صدق المعرفه فلا ما قبلهم الی مد و من الخرافات
و روتة القدر و الایات و لکنها یعنی ما نقل عن صحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم کثیر من ذلک
الا اعلیل و نقل عن المتأخرین من ایشیخ و اصحاب و قین اکثر من ذلک لان صحاب رسول صلی الله
علیه و آله وسلم ذکر که صحبت ائمت صلی الله علیه و آله و سلم و مجاورت نزول الوی و ترور الملائکة و مویطنا
توتک بو چشم و عانیوا الاخرة و در وانی الدنیا و تزنت القسیم و خلقت عا و ائمت و اعلقت فر و یا
قلوبهم حاسه شواهد با اعطوا من نزوتة الکرامات و انوار القدره و من یقین قره یقین هذا شیخ بریانی
اجید و عالم بکلمه مابری و غیر من القدره و بری القدره من کلمه بن علی من حجت القدره فلا شیخ

و القدرۃ و کشفۃ کہ ما استغرب و استغرب للقدرۃ تقویۃ یقینہ بما لان محجوب بالکفۃ عن القدرۃ
 ذکر امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمہ احوال و احوال و اقوال
 سے دلیل نبوت و شہادت نبوت سے است علی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قتی کہ رسول صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم ما مشہور ہوت از جبریل علیہ السلام پسید کہ باسن کہ ہجرت خواہد کرد جبریل علیہ السلام گفت
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ انان روز باز ویرا خدا سے تعالیٰ صدیق نام کرد و از ان جبریل
 گفت کہ این مسعودی رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ سلام ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ شبیبہ
 بوجی است زیرا کہ وہ گفتہ است کہ بچہ پیش از ولادت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دیدم
 کہ نور سے عظیم از آسمان فرود آمد و بر بام کہہ افتاد و در کونج خانہ نماز کہ انان نور چہ سے آن در نیامد پس
 آن انوار مجید شہد و یک نور گشتند چنانچہ اول بود و چنانہ من و رآمد من و رفائے خود را پس ہمہ یاد او
 آن خواب را یکی از جباریہ و گفتیم در تعبیر آن خواب گفتہ است این از قبیل منشا اعلام است و اعتبار
 نہ اور چون روزگار سے برین گذشت در بعضی اخبارات بدیر جو کہ مسکن بکیر سے رہیب بود پس ہم
 و تعبیر خواب خود را از و پس ہم گفتہ نو چہ کہ گفتیم من مرد سے ہم از قریش گفتہ خدا سے تعالیٰ در میان
 شما پیغمبر سے بر خواہد گنجیت و تو در ایام حیات سے و زبر سے خواہی بود و بعد از وفات سے
 علیہ السلام سے پس چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مسوٹ شد مراد با سلام خود گفتیم ہر پیغمبر سے را
 دلیل بودہ است بر نبوت سے دلیل تو چیست گفتہ دلیل نبوت من آن خواب سے کہ دیدی و آن خبر
 در جواب تو گفت کہ آنرا اعتبار سے نیست و بچہ گفت کہ تعبیر آن چنین است و چنین من گفتیم ترا باین
 کہ خبر کرد گفت جبریل علیہ السلام گفتیم من از تو بیج دلیل و بر بان کے ظلم زیادت ازین آسمان لا الہ
 الا اللہ و عدہ لا شریک لہ و تہمد انک محمد اعبدہ و رسولہ بعد از ان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمود کہ بیج کس با سلام دعوت نکردم کہ در اول توقت درود نکرد مگر ابو بکر صدیق کہ چون ویرا
 دعوت کردم مراد صدیق کرد و گفت تو رسول خدائی سے صدیق اکبر است و از ان جبریل
 گفت کہ امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ ہذا سے و ایام جاہلیت در میان
 در حق نشستہ بودم ناگاہ دیدم کہ شامی انان درخت میل بجانب من کرد چنانکہ سر من رسید من در ہا
 می نگریستم وی گفتہ امین چہ خواہد بود آواز سے انان درخت بگوئی من آمد کہ پیغمبر سے در ظلم وقت بیرون
 خواہد آمدی باید کہ تو سعادت مند زین مردمان باشی بوسے گفتیم روشن تر بگوئے کہ آن پیغمبر کبیت و نام
 سے چیست گفت محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم گفت سے صاحب و این حبیب است
 انان درخت محمد بہتدم کہ ہر گاہ سے مسوٹ شود و مراد بشارت رہی چون مسوٹ شد انان درخت آواز
 آمد کہ بید باش و ہتمام کن اسے پس او بچہ نماز کہ وہی بوسے آمد سو گندرت موسیٰ کہ بچہ پس بر نور اسلام

دری

بروے سبقت نخواهد گرفت چون با دادا کردم بیوسے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفتم چون مرادید گفتم
 اے ابوبکر صدیق ترا بخیر سے و رسول خدا سے می خوانم گفتم و شهدان لاله الا اللہ و شهد انک رسول اللہ
 بشک با حق سرا جانی را پس بوسے ایمان آوردم و نصیبین و سے کردم و از ان جمله آنست که
 امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ گفته است که پیش از بعثت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفسہ
 تجارت بیجا نبینم فرستم بوم بر شیخی از قبیلہ از و فرود آمدم کہ دے کتب آسمانی خواندہ بود و عمر
 وے بجا رسید سال رسیده بود چون مرادید گفتم گمان سے برم کہ تو از حرم بگفتیم آرسے گفت از
 قریشی گفتیم آرسے گفت از نبی می گفتیم آرسے گفت یک علامت دیگر مانده است گفتیم آن کدام است
 گفت شکم خود را بر بند کن گفتیم نے کہ تا گوی کہ مقصود تو چیست گفت در کتب یافته ام کہ در حرم نبی سے
 بسوخته خواهد شد کہ دے را در معاون باشند جوانی و کھلی اما الفتی خواص عزرات و اما الکمل فابین
 نجف علی بطنہ شامہ شکم خود را بر بند کردم دید کہ بر بالاسے ناف من خالی است سیاہ گفت سو گند
 بر لب الکتبہ کہ توان کھلی پس مراد صیت کرد و گفت ایاک و ابیل عن الہدی و مشک با طریقه اشک
 و حفت اللہ فیما اعطاک چون کار ہا سے خود را در بین با ختم و آدم تا وے را و در اع کہم بیستے چند
 بین داد کہ این را بان پیغمبر رسان چون بیک رسیدم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسوخته شدہ بود
 صنادید قریش بدیدن من آمدند گفتم در میان تمانج او سے فریب واقع شدہ است گفتند کہ ہم ام
 ازین غریبہ ترکیم ابوطالب و جو سے نبوت می کنند ما منتظر تو بودیم چون آمدی تو کفایت این جوانی کرد
 ایشان را ابر نوع دفع کردم و خبر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسیدم گفتند کہ در خانہ خدیجہ
 است رضی اللہ عنہا رفتم و در بکو فتم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیرون آمد گفتم اسے محمد ترا در
 منازل اہل تو نیا فتم سے گویند دین آبا و اجداد خود را گذاشته گفت اسے ابوبکر صدیق من رسول
 خدا یم تو و ہمہ مردمان بخیر اسے تعالی ایمان آر گفتم دلیل تو برین چیست گفت آنکہ شیخ از وے کہ در
 بین دیدی گفتم در بین بسیار شایخ دیدہ ام کدام را می گوی گفت آنکے بیستے چند نبود ادہ است گفتم
 باین ترا کہ خبر کرد اسے حبیب من گفت آن فرشتہ بزرگ کہ پیش از من با نبیا آمده است دست و
 بگرفتم گفتم و شهدان لاله الا اللہ و ان رسول اللہ من از پیش وے باز گشتم و بیج کس از من شادمان
 تر بود بسبب آنکہ توفیق ایمان یافتیم و از ان جمله آنست کہ در مرض اخیر خود گفتم کہ شب
 در تقوی بعض امر خلافت فیکر استخارہ کردم و از خدا سے تعالی در خواستم کہ مرا بر آنچه رضای وے
 در ان باشد توفیق دہد گفتم می دانید کہ دروغ نخواهم گفت و کہ ہم عاقل در وقت ملاقات بندہ سے
 تعالی اختری بروے روادار و ذوقین مسلمان بدروغ جانز نمر و ہمہ گفتم خدا سے خلیفہ رسول
 خدا سے بیج کس را و صدق تو شکے نیست بگوے آنچه سے گوی گفت در آخر شبہ خواب ہن

غلبه کرد رسول را صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که دو جامه سفید پوشیده بود و اطراف آن جامه ها را
 من جمع می کردم ناگاه آن هر دو جامه سفید سبز شدن و درخشیدن گرفت چنانکه نور آن دیده سفینه را
 می ربود و بر دو جانب رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو مرد بلند بالا بودند در غایت حسن و جمال لباس
 ایشان از نور و تقای ایشان سر را می سرور پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا سلام کرد و در شرف
 مصافحه مشرف ساخت و دست مبارک خود بر سینه من نهاد و محققان و حاضران می که در خود
 می یافتند ساکن شد گفت که ابو بکر شیتاق ما بلاقات تو بسیار است وقت کشد که پیش ما
 نکل کن در خواب چندان بگریستم که اهل من از آن خبر داشتند و بعد از آن مرا خبر دادند پس گفتم و آنرا
 ای کس یا رسول الله رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اندک مانده است که وصال بے تو هم
 عراق است و بعد از آن گفت خدا می تواند ترا در تقوین خلافت اختیار دارد و گفتم یا رسول الله
 تو خشنی یا رکن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که دانی نیست ساز عامل صادق قوی فاروق را
 که مرعی است در زمین و آسمان و پاکیزه ترین روزگار است یعنی امیر المومنین عمر بن الخطاب
 پس گفت این دو مرد وزیران تو اندر وقت وفات و همگان تو در شبست بعد از آن مرا
 سلام کرد و آن دو مرد مرا سلام کردند و گفتند خلاصی یافتی از مکر و تو صدیقی در آسمان
 و صدیقی در میان مردم و صدیقی در میان ملائکه و صدیقی در زمین گفتم یا رسول الله
 بیدار و در میان خدا می تو یا در این دو مرد و کیانند که من مثل ایشان ندیده ام فرمود که این دو فرشته
 کریم جبرئیل و میکائیل اند پس رفت و من بیدار شدم رخساره او آب دیده تر و اهل بیت من بی بالین
 من گریان و از آن مجلس آنست که عائشه صدیقہ رضی الله عنها گفته است که بعضی گفتند که
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه را در میان خمیدان و فن گنیم و بعضی گفتند به یقین بریم و من گفتم در حجره خویش
 پیش حیب خود و فن می گفتم درین اختلاف بودیم که خوب بر من غلبه کرد و آواز می شنیدم که می گوید
 خیمه حیب بے حیب دوست را بدست رسانید چون بیدار شدم همه آواز را شنیده بودند
 تا خاتمی که مرغان نیز در سبزه شنیده بودند و از آن مجلس آنست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 وصیت کرده بود که تا بوقت مرا بدر و فتنه رسول صلی الله علیه و آله و سلم برید و گویند اسلام علیک
 یا رسول الله این ابو بکر صدیق است تا تانگه تو آمده اگر چنانچه اجازت شود و در کوفه او در دور آید
 و آلا به یقین برید را و می گوید که چون بوجوب وصیت ابو بکر صدیق رضی الله عنه عمل کردند
 هنوز آن کلمات تمام نشده بود که پرده در شد و آواز از در بر آمد و ندا می گوش ما رسید
 که در آید حیب را بوسه حیب و از آن مجلس آنست که شبی باران همانان رسیدند
 و در پیش حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله و سلم تا وقت خواب کردن بسا ند چون

در خواب

پای